Vol. 2, No. 2, Serial No. 3, Autumn & Winter 2025

JAROS

Journal of Asian Regional Orders Studies

Journal Homepage: https://ijas.shirazu.ac.ir

https://doi.org/10.22099/JAROS.2025.54235.1049

Research Article

China's Wedge Strategy in Southeast Asia: An Analysis of Strategic Objectives and Regional Implications

Roya Salimi[1*], Nozar Shafiee[2]

1. Ph.D. in International Relations, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran
2. Associate Professor, Department of Regional Studies, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

Article history: Received: 11/04/2025 Accepted: 29/07/2025

Abstract

Introduction

In recent decades, Southeast Asia has emerged as one of the most important geopolitical and geostrategic arenas in the world. Among the various actors, China — as a rising power — has shown particular interest in this region and has sought to consolidate its strategic position through economic, political, and security instruments. One of China's key strategies in this regard is the Wedge strategy. Beijing has recognized that despite the geopolitical and economic significance of Southeast Asian countries, they lack sufficient internal cohesion to adopt unified positions in response to security challenges. This situation has provided China with an opportunity to create and deepen divisions among these states, thereby preventing the formation of a united front against itself. The central question of this research is: What are China's strategic objectives behind its Wedge strategy in Southeast Asia, and

Please cite this article as:

Salimi, R., Shafiee, N. (2025). China's Wedge Strategy in Southeast Asia: An Analysis of Strategic Objectives and Regional Implications. *Journal of Asian Regional Orders Studies*, *2*(2) 1-30. https://doi.org/10.22099/JAROS.2025.54235.1049

* Corresponding author: E-mail address: Roya.Sali@yahoo.com

Copyright: © 2025 by the author(s). This article is published under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) licence (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

what regional consequences does this approach entail? The research hypothesis posits that by employing this strategy, China has weakened regional integration in Southeast Asia, increased the costs of balancing against itself, and consolidated its strategic influence in the region's security–economic dynamics.

Methods

This study adopts a qualitative, descriptive–analytical research approach. The data have been collected mainly from secondary sources, including official governmental and international documents, research and security institution reports, academic articles, media analyses, and relevant case studies. The analysis methods include content analysis and document analysis, which help identify China's strategic patterns, priorities, and foreign policy tools. The conceptual framework of the study is based on the Wedge strategy, used to explain China's goals and motivations in the region.

Findings

China's Wedge strategy in Southeast Asia has manifested in various forms. One prominent example is the division among regional states regarding the South China Sea dispute. By pursuing this strategy, China aims to dismantle the united front of the Association of Southeast Asian Nations (ASEAN) against its territorial claims. Another illustration is the rift between the Philippines and the United States. At certain points, China has sought to strengthen trade and investment relations with the Philippines — a country that maintains close ties with the U.S. and is one of the main claimants in the South China Sea — in order to encourage Manila to reduce its military cooperation with Washington, its main security ally. Furthermore, China consistently tries to place regional states in a position where they must choose between Beijing (as an economic partner) and Washington (as a security partner). For instance, China frequently emphasizes the principle of non-interference in internal affairs (the "Beijing Consensus"), which appeals to non-democratic regimes or states with human rights issues — such as Myanmar, Laos, and Vietnam — since, in contrast, the U.S. often promotes democracy and human rights (the "Washington Consensus"). This creates a divide between countries that prioritize "internal stability at any cost" and those aligned with Western norms. Another manifestation of China's Wedge strategy appears through the Belt and Road Initiative (BRI). Within this framework, China has invested billions of dollars in Southeast Asian countries, creating what has been termed a "debt trap." States caught in this trap become economically — and consequently politically and strategically — dependent on Beijing, losing autonomy in their foreign policy decisions.

For instance, countries such as Laos and Cambodia, which owe significant debts to China, are particularly vulnerable to Chinese pressure during regional decision-making processes. China's ability to "forgive" or "restructure" its debts functions as a tool for political leverage.

Conclusions

The analysis of China's Wedge strategy in Southeast Asia indicates that this approach is not a temporary tactic but rather part of Beijing's broader grand strategy to solidify its position as the dominant regional power. By simultaneously leveraging economic, political, and security instruments, China seeks to weaken intra-regional cohesion and prevent the emergence of an effective consensus against its actions in the South China Sea or against Southeast Asia's potential strategic alignment with the United States.

Keywords: Wedge Strategy, China, Southeast Asia, Balancing, Belt and Road Initiative

سال دوم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

JAROS

پژوهشنامه نظم‌های منطقه‌ای آسیا

Journal Homepage: https://ijas.shirazu.ac.ir
https://doi.org/10.22099/JAROS.2025.54235.1049

مقاله پژوهشی

استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی: تحلیل اهداف راهبردی و پیامدهای منطقه‌ای

رؤیا سلیمی[1*]، نوذر شفیعی[2]

۱. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. دانشیار روابط بین‌الملل، گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

اطلاعات مقاله | تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۲ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۰۷

چکیده

مقدمه: آسیای جنوب شرقی در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان تبدیل شده است. در این میان، چین به‌عنوان قدرتی در حال خیزش، بیش از دیگر بازیگران به این منطقه توجه نشان داده و تلاش کرده است جایگاه راهبردی خود را از طریق ابزارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی در آن تحکیم کند. یکی از استراتژی‌های چین در این زمینه، استراتژی شکاف‌افکنی (Wedge Strategy) است. پکن به‌خوبی دریافته است که کشورهای جنوب شرق آسیا باوجود اهمیت ژئوپلیتیک و اقتصادی، از انسجام درونی کافی برای اتخاذ مواضع مشترک در برابر چالش‌های امنیتی برخوردار نیست. این وضعیت فرصت مناسبی برای چین فراهم کرده است تا با ایجاد و تعمیق شکاف میان این کشورها، مانع شکل‌گیری جبهه‌ای متحد علیه خود شود. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که «اهداف راهبردی چین از استراتژی شکاف‌افکنی در آسیای جنوب شرقی چیست و این رویکرد چه پیامدهای منطقه‌ای به دنبال دارد؟». فرضیه پژوهش آن است که چین با بهره‌گیری از استراتژی شکاف‌افکنی ضمن تضعیف همگرایی در آسیای جنوب شرقی، هزینه‌های موازنه‌سازی علیه خود را افزایش داده و نفوذ راهبردی خود را در معادلات امنیتی ـ اقتصادی منطقه تثبیت کرده است.

استناد به این مقاله:

سلیمی، رؤیا و شفیعی، نوذر (۱۴۰۴). استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی: تحلیل اهداف راهبردی و پیامدهای منطقه‌ای. *پژوهشنامه نظم‌های منطقه‌ای آسیا*. ۲. (۲). ۳۰-۱.

* نویسنده مسئول: E-mail address: Roya.Sali@yahoo.com

Copyright: © 2025 by the author(s). This article is published under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) licence (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

روش: روش پژوهش این تحقیق کیفی با رویکرد توصیفی – تحلیلی است. داده‌ها عمدتاً از منابع ثانویه شامل اسناد رسمی دولتی و بین‌المللی، گزارش نهادهای تحقیقاتی و امنیتی، مقالات علمی، تحلیل‌های رسانه‌ای و مطالعات موردی مرتبط جمع‌آوری شده است. روش تحلیل، تحلیل محتوا و تحلیل اسنادی است که به شناسایی الگوهای راهبردی، اولویت‌ها و ابزارهای سیاست خارجی چین می‌پردازد. در این راستا، چارچوب مفهومی پژوهش، استراتژی شکاف‌افکنی است که برای تبیین اهداف و انگیزه‌های چین مورد استفاده قرار گرفته است.

یافته‌ها: استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی، نمودهای مختلفی داشته است. شکاف‌افکنی بین کشورها در مورد دریای چین جنوبی یکی از نمونه‌های استراتژی چین است. چین سعی دارد با اتخاذ این استراتژی جبهه متحد کشورهای آسیای جنوب شرقی (آسه‌آن) را در برابر ادعاهای خود در دریای چین جنوبی از بین ببرد. شکاف میان فیلیپین و آمریکا نمونه دیگری از استراتژی چین است. در مقاطعی، چین تلاش کرده است تا روابط تجاری و سرمایه‌گذاری خود فیلیپین را که یکی از علاقه‌مندان نزدیکی رابطه با آمریکاست و درعین‌حال یکی از مدعیان اصلی در دریای چین جنوبی است، افزایش دهد و آن کشور را به کاهش همکاری‌های نظامی با ایالات متحده به‌عنوان متحد اصلی فیلیپین، ترغیب کند. علاوه بر این، چین به طور مداوم تلاش می‌کند تا کشورهای منطقه را در موقعیتی قرار دهد که مجبور به انتخاب بین پکن (به‌عنوان شریک اقتصادی) و واشنگتن (به‌عنوان شریک امنیتی) شوند. به‌عنوان‌مثال چین مکرراً بر اصل عدم دخالت در امور داخلی تأکید می‌کند (اجماع پکن) که این رویکرد برای رژیم‌های غیردموکراتیک یا دارای مشکلات حقوق بشری مانند میانمار، لائوس و ویتنام جذاب است؛ زیرا در مقابل، ایالات متحده اغلب مسائل دموکراسی و حقوق بشر (اجماع واشنگتن) را مطرح می‌کند. این امر شکافی بین کشورهای منطقه ایجاد می‌کند که برخی از آن‌ها به دنبال «ثبات» داخلی به هر قیمتی هستند و اجماع پکن این ثبات را تضمین می‌کند. نمونه دیگر از استراتژی شکاف‌افکنی چین در قالب ابتکار کمربند – جاده خود را نشان داده است. در چارچوب این ابتکار، چین میلیاردها دلار در کشورهای آسیای جنوب شرقی سرمایه‌گذاری کرده است. این اقدام به نوبه خود پدیده‌ای به نام تله بدهی را به وجود آورده است. کشورهایی که در تله بدهی قرار می‌گیرند خودبه‌خود تحت‌فشار اقتصادی و به نوبه خود تحت‌فشار سیاسی و امنیتی چین قرار می‌گیرند و از آزادی عمل در سیاست خارجی بی‌بهره می‌مانند. به‌عنوان‌مثال لائوس یا کامبوج کشورهای دارای بدهی بالا به چین هستند. این کشورها در هنگام تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای، در برابر فشار چین بسیار آسیب‌پذیرتر می‌شوند؛ زیرا توانایی چین برای «بخشیدن» یا «تجدید ساختار» بدهی‌هایشان، به‌عنوان ابزاری برای امتیازگیری سیاسی عمل می‌کند.

نتیجه‌گیری: تحلیل استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی نشان می‌دهد که این رویکرد نه یک اقدام مقطعی بلکه بخشی از راهبرد کلان پکن برای تثبیت موقعیت خود به‌عنوان قدرت مسلط منطقه‌ای است. چین با بهره‌گیری هم‌زمان از ابزارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی، می‌کوشد همگرایی درون منطقه‌ای را تضعیف کرده و مانع از شکل‌گیری اجماعی مؤثر علیه اقدامات خود در دریای چین جنوبی و یا گرایش کشورهای آسیای جنوب شرقی به‌سوی آمریکا شود.

واژگان کلیدی: استراتژی شکاف افکن، چین، آسیای جنوب شرقی، موازنه سازی، ابتکار کمربند – راه.

سرآغاز

آسیای جنوب شرقی در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک جهان تبدیل شده است. موقعیت جغرافیایی ویژه این منطقه در میان اقیانوس آرام و هند، قرار گرفتن در مسیر مهم‌ترین خطوط کشتیرانی جهان و دسترسی به منابع غنی انرژی و دریایی، آن را به نقطه‌ای کانونی در رقابت قدرت‌های بزرگ بدل کرده است. در این میان، چین به‌عنوان قدرتی در حال خیزش، بیش از دیگر بازیگران به این منطقه توجه نشان داده و تلاش کرده است جایگاه راهبردی خود را از طریق ابزارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی در آن تحکیم کند. به بیان دیگر، آسیای جنوب شرقی را می‌توان «بستر تجربی راهبردهای سیاست خارجی چین» دانست؛ جایی که رقابت میان جاه‌طلبی‌های پکن و موازنه سازی سایر قدرت‌ها به وضوح آشکار است. ظهور چین در دو دهه اخیر صرفاً جنبه اقتصادی نداشته بلکه به دنبال آن، تحولی بنیادین در معادلات امنیتی و ژئوپلیتیک منطقه نیز شکل گرفته است. پروژه‌های عظیمی نظیر «ابتکار کمربند و جاده»، سرمایه‌گذاری‌های گسترده در زیرساخت‌های بندری، ریلی و انرژی و هم‌زمان افزایش حضور نظامی چین در دریای چین جنوبی، همگی بخشی از راهبرد کلان این کشور برای دستیابی به موقعیت هژمونیک در منطقه محسوب می‌شوند. با این حال، مسیر تثبیت این موقعیت همواره با سهولت همراه نبوده است.

کشورهای جنوب شرق آسیا از یک‌سو نیازمند سرمایه و بازار چین هستند و از سوی دیگر، در برابر سیاست‌های توسعه‌طلبانه پکن در حوزه‌های دریایی و امنیتی احساس تهدید می‌کنند. همین دوگانگی باعث شده است که همگرایی کشورهای این منطقه در قبال چین شکننده و پر از شکاف باشد. چین برای بهره‌برداری از این وضعیت، به‌کارگیری استراتژی شکاف‌افکنی[1] را در دستور کار خود قرار داده است. این استراتژی که ریشه در رویکرد سنتی «تفرقه بینداز و حکومت کن» دارد، به‌ویژه در

1. Wedge Strategy

محیط‌های منطقه‌ای که فاقد انسجام نهادی قوی هستند، کارآمدی بیشتری پیدا می‌کند. در واقع، پکن به خوبی دریافته است که کشورهای جنوب شرق آسیا با وجود اهمیت ژئوپلیتیک و اقتصادی، از انسجام درونی کافی برای اتخاذ مواضع مشترک در برابر چالش‌های امنیتی برخوردار نیست. این وضعیت فرصت مناسبی برای چین فراهم کرده است تا با ایجاد و تعمیق شکاف میان این کشورها، مانع شکل‌گیری جبهه‌ای متحد علیه خود شود.

نحوه پیاده‌سازی این استراتژی در آسیای جنوب شرقی ابعاد متنوعی دارد. در حوزه اقتصادی، چین با ارائه وام‌ها و سرمایه‌گذاری‌های کلان در کشورهایی نظیر کامبوج، لائوس و میانمار، سطح بالایی از وابستگی اقتصادی ایجاد کرده و به این ترتیب نفوذ خود را بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی آنان افزایش داده است. در حوزه امنیتی و نظامی، با قدرت‌نمایی در دریای جنوبی چین و درعین‌حال پیشنهاد گفت‌وگوهای دوجانبه به کشورهای درگیر، مانع از شکل‌گیری اجماع منطقه‌ای شده است. افزون بر این، چین از قدرت نرم، ابزارهای فرهنگی و رسانه‌ای نیز بهره می‌گیرد تا تصویر مطلوبی از خود در اذهان عمومی این کشورها ایجاد کند و از انتقادهای احتمالی بکاهد؛ اما پرسش کلیدی آن است که اهداف راهبردی چین از اتخاذ چنین سیاستی چیست و پیامدهای این استراتژی برای امنیت و ثبات منطقه‌ای چه خواهد بود؟ بررسی تحولات چند دهه اخیر نشان می‌دهد که چین در وهله نخست به دنبال تثبیت جایگاه خود به‌عنوان قدرت مسلط منطقه‌ای است. کنترل بر مسیرهای حیاتی کشتیرانی، تضمین دسترسی به منابع انرژی و کاستن از نفوذ قدرت‌های فرا منطقه‌ای به‌ویژه ایالات‌متحده، از مهم‌ترین اهداف این سیاست به شمار می‌روند. از دید پکن، هرگونه انسجام درونی میان کشورهای جنوب شرق آسیا یا نزدیکی آن‌ها به ایالات‌متحده و متحدانش، می‌تواند ظرفیت موازنه سازی علیه چین را افزایش دهد.

از منظر پیامد منطقه‌ای، به نظر می‌رسد پیامدهای استراتژی شکاف‌افکنی چین برای منطقه چندلایه و پیچیده است. از یک‌سو، برخی کشورها با جذب سرمایه‌های چینی به

توسعه اقتصادی دست یافته‌اند و همین امر آنان را به نوعی حامی تداوم روابط نزدیک با پکن بدل کرده است. از سوی دیگر، کشورهایی مانند ویتنام و فیلیپین که با چین درگیر مناقشات دریایی هستند، نسبت به سیاست‌های توسعه‌طلبانه این کشور بی‌اعتماد شده و بیش از پیش به سمت همکاری‌های امنیتی با ایالات‌متحده و ژاپن گرایش پیدا کرده‌اند. این دوگانگی نه‌تنها موجب تضعیف انسجام درونی آسه آن شده بلکه چشم‌انداز تنش‌های امنیتی در منطقه را نیز افزایش داده است.

پرسش محوری این پژوهش آن است که «اهداف راهبردی چین از استراتژی شکاف‌افکنی در آسیای جنوب شرقی چیست و این رویکرد چه پیامدهای منطقه‌ای به دنبال دارد؟». فرضیه اصلی پژوهش بر این باور است که چین با بهره‌گیری از استراتژی شکاف‌افکنی ضمن تضعیف همگرایی در آسیای جنوب شرقی، هزینه‌های موازنه سازی علیه خود را افزایش داده و نفوذ راهبردی خود در دریای جنوبی چین و معادلات امنیتی ـ اقتصادی منطقه تثبیت کرده است. بررسی شواهد نشان می‌دهد که این سیاست اگرچه به تقویت نفوذ چین در کوتاه‌مدت منجر شده است، اما در بلندمدت به تشدید رقابت‌های امنیتی، افزایش بی‌اعتمادی و وابستگی بیشتر برخی کشورهای منطقه به ایالات‌متحده خواهد انجامید. در ادامه تلاش خواهد شد تا با واکاوی ابعاد گوناگون این استراتژی، ضمن روشن ساختن اهداف راهبردی چین، چشم‌انداز آینده نظم امنیتی در آسیای جنوب شرقی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. روش تحقیق

روش پژوهش این تحقیق کیفی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است که با هدف بررسی استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی، تحلیل اهداف راهبردی و پیامدهای منطقه‌ای آن انجام می‌شود. داده‌ها عمدتاً از منابع ثانویه شامل اسناد رسمی دولتی و بین‌المللی، گزارش نهادهای تحقیقاتی و امنیتی، مقالات علمی، تحلیل‌های رسانه‌ای و

مطالعات موردی مرتبط جمع‌آوری شده است. روش تحلیل، تحلیل محتوا و تحلیل اسنادی است که به شناسایی الگوهای راهبردی، اولویت‌ها و ابزارهای سیاست خارجی چین می‌پردازد. در این راستا، چارچوب مفهومی پژوهش، استراتژی شکاف‌افکنی است که برای تبیین اهداف و انگیزه‌های چین مورد استفاده قرار گرفته است. علاوه بر این، پیامدهای منطقه‌ای با تحلیل روندهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی در کشورهای آسیای جنوب شرقی مورد ارزیابی قرار گرفته است. این روش امکان ارائه تحلیل نظام‌مند و مقایسه‌ای از اقدامات چین و آثار آن بر محیط امنیتی و راهبردی منطقه را فراهم می‌آورد و مبنای علمی لازم برای نتیجه‌گیری‌های پژوهش را فراهم می‌کند.

۲. پیشینه پژوهش

لیو[1] و یائو[2] (۲۰۲۵) در مقاله «از فضای زیرساختی تا قدرت شبکه به مناطق ویژه اقتصادی مشترک فرامرزی چین در جنوب شرق آسیا» به پروژه‌های زیرساختی عظیم در طرح کمربند–راه از طریق مناطق ویژه اقتصادی مشترک می‌پردازند. نویسندگان به سرمایه‌گذاری چین در کشورهای جنوب شرق آسیا و همچنین فرآیندهای چندوجهی زیرساخت‌های مناطق ویژه اقتصادی می‌پردازند. عمده تفاوت این مقاله با پژوهش حاضر در این است که پژوهش حاضر ابعاد گسترده‌تری از فعالیت‌های چین در جنوب شرق آسیا را بررسی می‌کند.

لیجون[3] (۲۰۲۵) در مقاله «چین در جنوب شرق آسیا: محدودیت‌های قدرت» به بررسی روابط چین و آسه آن می‌پردازد. نویسنده در این مقاله پایه‌های اقتصادی، اجتماعی و استراتژیک چین برای تغییر توازن را به‌صورت مبسوط کنکاش کرده است. افزون بر این، نویسنده به ماهیت چندلایه تعاملات چین و کشورهای جنوب شرق آسیا

1. Liu
2. Yao
3. Lijun

اشاره دارد که شامل هم‌زمانی همکاری و رقابت است. این امر نشان می‌دهد که پویایی‌های منطقه‌ای صرفاً محدود به روابط دوجانبه نبوده بلکه در قالب یک نظم در حال تغییر منطقه‌ای باید تحلیل شوند. تفاوت بنیادین این مقاله با پژوهش حال در تأکید بر استراتژی شکاف‌افکنی چین و تحلیل چندبعدی آن در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و امنیتی است.

سیمون[1] و کیم[2] (۲۰۲۵) در مقاله‌ای با عنوان «سطوح تفرقه چگونه استراتژی شکاف افکن سیاست بین‌المللی و داخلی را شکل می‌دهد» نویسندگان در این مقاله بر این اعتقادند که دولت‌ها اغلب به دنبال تضعیف رقبای خود هستند تا به توازن قدرت مطلوبی برسند. نویسندگان همچنین در این مقاله سطوح مختلف استراتژی شکاف افکن و اهداف آن را تحلیل می‌کنند. وجه افتراق این مقاله با پژوهش حاضر این است که پژوهش حاضر در سطح تحلیل و به‌کارگیری استراتژی شکاف افکن در سیاست خارجی چین است.

سازمند و محمدی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «آسه آن و رقابت چین و ایالات‌متحده آمریکا در جنوب شرق آسیا» به رقابت دو کشور چین و آمریکا بر منطقه جنوب شرق آسیا می‌پردازند. نویسندگان این مقاله بر این اعتقادند که جنوب شرق آسیا به‌عنوان هسته مرکزی تسلط بر منطقه آسیا – پاسیفیک مورد رقابت این دو قدرت قرار گرفته است. تمایز اصلی این پژوهش با مقاله حاضر در این است که پژوهش حاضر نه‌تنها به رقابت چین و آمریکا می‌پردازد، بلکه تمرکز ویژه‌ای بر استراتژی شکاف‌افکنی چین، اهداف راهبردی آن و پیامدهای منطقه‌ای این استراتژی دارد و چارچوب تحلیلی وسیع‌تری ارائه می‌کند.

---

1. Simon
2. Kim

هوانگ[1] (۲۰۲۰) در مقاله «نظریه وابستگی متقابل استراتژی‌های شکاف‌افکنی» ضمن تعریف و تبیین ابعاد نظری استراتژی شکاف‌افکنی، به بررسی زمینه‌های تاریخی این رویکرد در سیاست خارجی ایالات‌متحده، چین و روسیه پس از جنگ سرد می‌پردازد. نویسنده با اتکا به چارچوب نظری وابستگی متقابل، نشان می‌دهد که این استراتژی نه صرفاً یک ابزار تاکتیکی، بلکه بخشی از سازوکارهای کلان قدرت برای بازتعریف نظم بین‌المللی و مدیریت رقابت‌های ژئوپلیتیک به شمار می‌رود. تمایز اصلی این مقاله با پژوهش حاضر در تمرکز بر کارکرد استراتژی شکاف‌افکنی چین در بازتعریف نظم منطقه‌ای است.

کرافورد[2] (۲۰۱۱) در مقاله «جلوگیری از ائتلاف دشمن: چگونه استراتژی شکاف‌افکنی سیاست قدرت را شکل می‌دهد» به چگونگی به‌کارگیری دولت‌ها از این استراتژی می‌پردازند و به نقش این استراتژی در حکمرانی قدرت‌های دفاعی و تهاجمی و تأثیرات قابل توجه آن اشاره می‌کنند. نویسندگان در این مقاله ضمن بررسی زمینه‌های تاریخی استراتژی فوق‌الذکر به چگونگی به‌کارگیری آن در سیاست بین‌الملل می‌پردازند. ویژگی متمایز این مقاله با پژوهش حاضر این است که مقاله مذکور به تبیین کلی و نظری نقش استراتژی شکاف‌افکنی در سیاست قدرت می‌پردازد، در حالی‌که مقاله حاضر تمرکز خاص بر استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی دارد و اهداف راهبردی و پیامدهای منطقه‌ای این رویکرد را بررسی می‌کند.

۳. چارچوب مفهومی: استراتژی شکاف‌افکنی

استراتژی شکاف‌افکنی دارای پیشینه‌ای عمیق در نظریه‌های روابط بین‌الملل است و بر بهره‌گیری از اختلافات داخلی میان بازیگران منطقه‌ای برای کاهش انسجام و جلوگیری از

1. Huang
2. Crawford

اتخاذ مواضع متحدانه در برابر قدرت‌های بزرگ مبتنی است. از منظر نظری، پژوهشگران برجسته‌ای مانند تیموتی کرافورد، این استراتژی را به‌عنوان نوعی «پذیرش انتخابی» تبیین کرده‌اند؛ به این معنا که قدرت بزرگ با ارائه مشوق‌های اقتصادی و امنیتی به برخی کشورها و هم‌زمان اعمال فشار یا محدودیت بر دیگران، تلاش می‌کند آن‌ها را از پیگیری سیاست‌های جمعی و همسو بازدارد. این سیاست به‌ویژه در مناطق با انسجام نهادی محدود و ساختار تصمیم‌گیری پراکنده مانند کشورهای جنوب شرقی آسیا، کارآمدی بیشتری پیدا می‌کند، زیرا اختلافات میان بازیگران به‌راحتی قابل بهره‌برداری است و امکان ایجاد یک جبهه متحد منطقه‌ای علیه نفوذ خارجی کاهش می‌یابد.

به عبارت دیگر، استراتژی شکاف‌افکنی ارتباط تنگاتنگی با مفهوم موازنه سازی دارد. با این تفاوت که راهبرد شکاف‌افکنی با هدف تضعیف موازنه سازی خارجی کشورها به‌ویژه از طریق ایجاد شکاف میان متحدان با شرکای آن‌ها عمل می‌کند. برخلاف توازن قدرت که بر افزایش توانمندی‌ها تمرکز دارد این راهبرد بر تضعیف انسجام ائتلاف‌ها تأکید دارد. از این‌رو در یک تعریف عام می‌توان استراتژی شکاف‌افکنی را این‌گونه تعریف کرد: به رویکردی اطلاق دارد که کشورها برای حذف یا کاهش نفوذ رقبای ژئوپلیتیکی، محدود کردن تأثیر بازیگران مخالف، یا پاک‌سازی زمینه‌های نفوذ خارجی در مناطق استراتژیک به کار می‌گیرند. لذا این استراتژی می‌تواند شامل اقدامات سیاسی، اقتصادی امنیتی و فرهنگی باشد (Izumikawa, 2013: 442).

در ادبیات موجود، چهار نوع استراتژی شکاف‌افکنی علیه نهادهای چندجانبه و کشورهای رقیب وجود دارد: ۱- تشویق جمعی؛ یعنی جلب همکاری همه اعضا برای تضعیف پیوند سایر کشورها با کشور رقیب؛ ۲-تقابل جمعی؛ یعنی اعمال فشار و تحمیل هزینه به اعضا برای حفظ ارتباط با کشور رقیب؛ ۳- تشویق انتخابی؛ یعنی ترکیب تهدید و تشویق برای جذب همکاری یک کشور و تضعیف ائتلاف؛ و ۴-تقابل انتخابی؛ یعنی اعمال فشار بر کشورهای خاص برای ایجاد اختلاف در تعهدات نهادی (Crawford, 2021: 40). به نظر می‌رسد بهترین استراتژی برای بازیگر شکاف انداز

تشویق انتخابی است زیرا اگر تقابل جمعی شکست بخورد، واکنش شدیدتری ایجاد کرده و وضعیت استراتژیک بازیگر را بدتر می‌کند. از آنجایی که تشویق انتخابی چند عضو خاص را هدف قرار می‌دهد؛ ریسک کمتری نسبت به تشویق جمعی دارد و حتی در صورت شکست منجر به دشمنی نمی‌شود. لذا بازیگر شکاف انداز معمولاً این استراتژی را ترجیح می‌دهد و مقابله انتخابی را به‌عنوان گزینه آخر استفاده می‌کند (Crawford & Vu, 2021: 94-97).

در هر حال، اجرای استراتژی شکاف‌افکنی مستلزم بهره‌گیری از مجموعه‌ای متنوع از ابزارهاست. این ابزارها شامل: ۱- ابزارهای اقتصادی؛ ابزارهای اقتصادی می‌تواند از طریق الف): سرمایه‌گذاری‌های هدفمند مانند سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی در کشورهای مختلف باشد؛ ب): وام‌ها و کمک‌های مشروط؛ اعطای وام‌های کلان یا کمک‌های بلاعوض می‌تواند به‌عنوان مشوقی برای حمایت سیاسی از مواضع کشور شکاف انداز عمل کند؛ ج): وابستگی تجاری؛ افزایش وابستگی متقابل اقتصادی به‌گونه‌ای که کشورهای کوچک‌تر برای حفظ منافع اقتصادی، در مواضع سیاسی خود جانب کشور هدف را بگیرند. ۲- ابزارهای سیاسی-دیپلماتیک مثل حمایت یا عدم‌حمایت از مواضع یک نهاد در سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و یا در مقابل کشورهای متعارض با نهاد ۳- ابزارهای امنیتی- نظامی مثل ورود به اتحادها یا ائتلاف‌های نظامی له یا علیه نهاد ۴- ابزارهای نرم‌افزاری مثل استفاده از قدرت نرم ۵-مکانیسم‌های ترکیبی یا قدرت هوشمند ۶- تأثیرات ادراکی بدین معنی که سود همکاری بازیگر هدف با بازیگر شکاف انداز بیشتر از همکاری با متحدان بالقوه دیگر است به‌گونه‌ای که بر محاسبات راهبردی بازیگران هدف تأثیرگذار باشد. به عبارت دیگر در شرایطی که هزینه‌های تعامل با یک بازیگر افزایش یافته و منافع بالقوه کاهش یابد بازیگر مزبور تمایل خواهد داشت تا به سمت بازیگر دیگری متمایل شود که نسبت به او هزینه‌های کمتر و منافع بیشتری فراهم می‌آورد (Liu, 2023: 27-28).

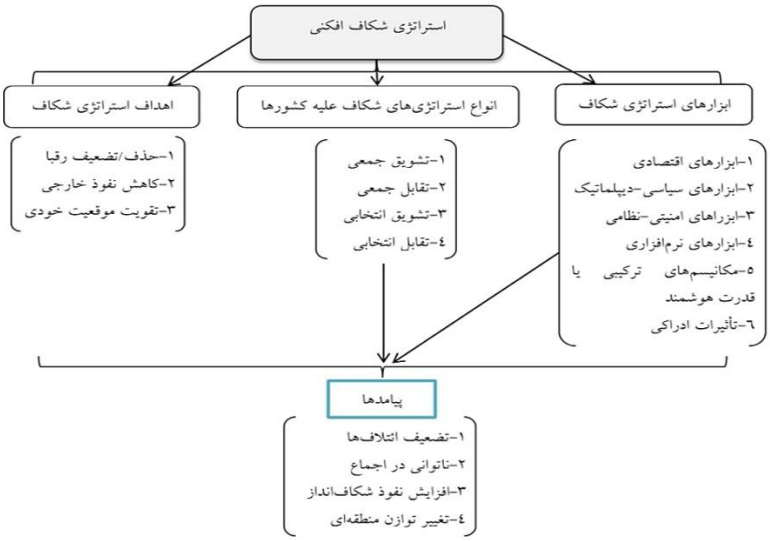

شکل ۱: مدل مفهومی پژوهش (منبع: نگارندگان)

۴. بررسی استراتژی شکاف‌افکنی چین

ظهور چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ جهانی در سه دهه اخیر، نه‌تنها توازن قوا در عرصه بین‌الملل را تغییر داده، بلکه نظم امنیتی و اقتصادی مناطق پیرامونی، به‌ویژه آسیای جنوب شرقی را نیز دگرگون کرده است. این منطقه به دلیل جایگاه ژئوپلیتیک برجسته، قرار گرفتن بر مسیرهای حیاتی‌ترین خطوط کشتیرانی بین‌المللی و برخورداری از منابع انرژی غنی، اهمیت استراتژیک ویژه‌ای برای سیاست کلان چین دارد. پکن دریافته است که تثبیت موقعیت هژمونیک در سطح جهانی مستلزم کنترل پایدار بر محیط پیرامونی و حلقه‌های کلیدی منطقه‌ای است. بر این اساس، آسیای جنوب شرقی به یک صحنه محوری برای آزمون، اجرا و تحکیم سیاست خارجی چین تبدیل شده است و نقش آن در شکل‌دهی به معادلات قدرت منطقه‌ای و جهانی غیرقابل چشم‌پوشی است (Roland, 2021: 1). یکی از ابزارهای کلیدی که چین برای پیشبرد

اهداف خود در کشورهای جنوب شرقی آسیا به کار گرفته، استراتژی شکاف‌افکنی است. از این رو، استراتژی شکاف‌افکنی چین نه‌تنها ابزاری برای پیشبرد منافع اقتصادی و امنیتی است، بلکه به‌عنوان یک مکانیسم کلیدی سیاست خارجی در توازن قدرت منطقه‌ای نیز عمل می‌کند و نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به معادلات ژئوپلیتیک جنوب شرقی آسیا ایفا می‌کند (Crawford, 2011: 156).

شکاف‌افکنی بین کشورها در مورد دریای چین جنوبی یکی از نمونه‌های استراتژی چین است. چین سعی دارد با اتخاذ این استراتژی جبهه متحد کشورهای آسیای جنوب شرقی (آسه آن) را در برابر ادعاهای خود در دریای چین جنوبی از بین ببرد. به‌عنوان مثال این کشور با ارائه کمک‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های عظیم در کشورهای غیر مدعی در دریای چین جنوبی مانند کامبوج و لائوس، آن‌ها را متقاعد می‌کند تا در نشست‌های آ.سه.آن، از توافق بر سر بیانیه‌های تند علیه چین جلوگیری کنند. این کار عملاً اجماع آ.سه. آن را که برای تصمیم‌گیری نیاز به رأی مثبت همه اعضا دارد، فلج می‌کند.

شکاف میان فیلیپین و آمریکا نمونه دیگری از استراتژی چین است. در مقاطعی، چین تلاش کرده است تا روابط تجاری و سرمایه‌گذاری خود با فیلیپین را که یکی از علاقه‌مندان نزدیکی رابطه با آمریکاست و درعین‌حال یکی از مدعیان اصلی در دریای چین جنوبی است، افزایش دهد و آن کشور را به کاهش همکاری‌های نظامی با ایالات‌متحده به‌عنوان متحد اصلی فیلیپین، ترغیب کند. این کار به‌منظور دور کردن فیلیپین از چتر امنیتی آمریکا صورت می‌گیرد. علاوه بر این، چین به‌طور مداوم تلاش می‌کند تا کشورهای منطقه را در موقعیتی قرار دهد که مجبور به انتخاب بین پکن (به‌عنوان شریک اقتصادی) و واشنگتن (به‌عنوان شریک امنیتی) شوند. به‌عنوان مثال چین مکرراً بر اصل عدم دخالت در امور داخلی تأکید می‌کند (اجماع پکن) که این رویکرد برای رژیم‌های غیر دموکراتیک یا دارای مشکلات حقوق بشری مانند میانمار، لائوس و ویتنام جذاب است، زیرا در مقابل، ایالات‌متحده اغلب مسائل دموکراسی و حقوق بشر (اجماع واشنگتن) را مطرح می‌کند. این امر شکافی بین کشورهای منطقه

ایجاد می‌کند که برخی از آن‌ها به دنبال «ثبات» داخلی به هر قیمتی هستند و اجماع پکن این ثبات را تضمین می‌کند.

مثال دیگر به سیاست چین در حوزه فناوری پیشرفته مربوط می‌شود. چین با صادرات سیستم‌های نظارتی و فناوری‌های G5 ارزان‌قیمت (از طریق شرکت‌هایی مانند هوآوی) به کشورهای منطقه، وابستگی آن‌ها به استانداردها و شرکت‌های چینی را تقویت می‌کند و در مقابل، از همکاری آن‌ها با تلاش‌های آمریکا برای محدود کردن این فناوری‌ها جلوگیری می‌کند. نمونه دیگر از استراتژی شکاف‌افکنی چین در قالب ابتکار کمربند–جاده خود را نشان داده است. در چارچوب این ابتکار، چین میلیاردها دلار در کشورهای آسیای جنوب شرقی سرمایه‌گذاری کرده است. این اقدام به نوبه خود پدیده‌ای بنام تله بدهی را به وجود آورده است. کشورهایی که در تله بدهی قرار می‌گیرند خودبه‌خود تحت‌فشار اقتصادی و به نوبه خود تحت‌فشار سیاسی و امنیتی چین قرار می‌گیرند و از آزدای عمل در سیاست خارجی بی‌بهره می‌مانند. به‌عنوان مثال لائوس یا کامبوج کشورهای دارای بدهی بالا به چین هستند. این کشورها در هنگام تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای، در برابر فشار چین بسیار آسیب‌پذیرتر می‌شوند، زیرا توانایی چین برای «بخشیدن» یا «تجدید ساختار» بدهی‌هایشان، به‌عنوان ابزاری برای امتیاز گیری سیاسی عمل می‌کند.

درمجموع استراتژی شکاف‌افکنی چین چندلایه، غیرمستقیم و درعین‌حال منسجم و هماهنگ عمل می‌کند. هدف این استراتژی در درجه اول تثبیت موقعیت هژمونیک پکن در کشورهای جنوب شرقی آسیا است؛ به گونه‌ای که چین تلاش می‌کند خود را به‌عنوان قدرت مسلط منطقه معرفی کرده و کشورهای پیرامونی را به پذیرش نقش رهبری خود وادار کند. دومین هدف، جلوگیری از انسجام منطقه‌ای میان کشورهای جنوب شرقی آسیا است. پکن به خوبی آگاه است که هرگونه توانایی این کشورها برای اتخاذ مواضع مشترک، زمینه موازنه سازی و محدودسازی سیاست‌های توسعه‌طلبانه چین در دریای چین جنوبی را فراهم می‌آورد. سومین هدف، کاهش نفوذ قدرت‌های

فرا منطقه‌ای به‌ویژه ایالات‌متحده و متحدان آن است. با ایجاد شکاف میان کشورهای منطقه، چین می‌کوشد هزینه‌های سیاسی و استراتژیک موازنه سازی توسط واشنگتن، توکیو و دهلی را افزایش دهد و از شکل‌گیری ائتلاف‌های مؤثر در برابر منافع خود جلوگیری کند. هدف دیگر، تضمین امنیت انرژی و مسیرهای حیاتی تجارت بین‌المللی است؛ زیرا بخش عمده‌ای از جریان تجارت جهانی و انتقال منابع انرژی از مسیر دریای جنوبی چین عبور می‌کند و کنترل آن برای رشد اقتصادی و امنیت ملی چین اهمیت حیاتی دارد (Lim, 2023, 4-6).

با این حال، علی‌رغم موفقیت‌های نسبی چین در اجرای استراتژی شکاف‌افکنی، این سیاست دارای محدودیت‌های قابل‌توجهی نیز هست. نخست، افزایش بی‌اعتمادی میان کشورهای منطقه می‌تواند در بلندمدت به شکل‌گیری ائتلاف‌ها یا سیاست‌های جمعی ضد پکن منجر شود و اثرگذاری این استراتژی را کاهش دهد. دوم، اتکا بیش از حد به ابزارهای اقتصادی، به‌ویژه در شرایط بحران‌های مالی یا رکود جهانی، اثربخشی سیاست را محدود می‌کند و ریسک آسیب‌پذیری چین را افزایش می‌دهد. سوم، مداخله قدرت‌های فرا منطقه‌ای، به‌ویژه ایالات‌متحده و ژاپن، دامنه مانور پکن را کاهش داده و هم‌زمان فرصت‌های تقویت توانمندی‌های دفاعی کشورهای جنوب شرقی آسیا را فراهم می‌آورد؛ بنابراین، اگرچه دیپلماسی اقتصادی و دیگر ابزارهای چندلایه، امکان پیشبرد اهداف چین را فراهم می‌آورند، پیچیدگی محیط منطقه‌ای و واکنش‌های متقابل بازیگران بین‌المللی نشان می‌دهد که موفقیت استراتژی شکاف‌افکنی همواره محدود و مشروط است (Ting & et al, 2023). این واقعیت اهمیت تحلیل دقیق تعاملات سیاسی، اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای را برای درک اثرات بلندمدت سیاست خارجی چین برجسته می‌کند.

۵. پیامدهای منطقه‌ای

پیامدهای استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی را می‌توان در چند مورد بررسی کرد:

۵-۱. پیامدهای سیاسی ـ نهادی

یکی از مهم‌ترین پیامدهای استراتژی شکاف افکن چین در آسیای جنوب شرقی را می‌توان در عرصه سیاسی و نهادی مشاهده کرد. این پیامدها علی‌الخصوص بر کارکرد و انسجام «انجمن ملل آسیای جنوب شرقی» (آسه آن) تأثیرگذار بوده است. این سازمان از زمان تأسیس خود در سال ۱۹۶۷ همواره در پی ارتقای همکاری‌های منطقه‌ای، حفظ ثبات و ایفای نقشی میانجی گرانه در مدیریت بحران‌ها بوده است؛ اما سیاست‌های چین در سال‌های اخیر، با بهره‌گیری از مکانیسم‌های اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی، موجب تضعیف انسجام درونی آسه آن و کاهش کارآمدی نهادی آن در مدیریت منازعات شده است. از این‌رو یکی از نتایج بارز استراتژی شکاف‌افکنی چین، کاهش توانایی آسه آن برای اتخاذ مواضع مشترک در برابر مسائل حساس منطقه‌ای است (Hyun & Lee, 2005: 16-17). تجربه اجلاس‌های متعدد آسه آن در یک دهه اخیر نیز نشان می‌دهد که چین با استفاده از روابط ویژه با برخی اعضا، مانع از صدور بیانیه‌های مشترک قوی در محکومیت اقدامات یک‌جانبه خود شده است. این روند نه‌تنها توانایی آسه آن برای اعمال فشار دیپلماتیک بر چین را کاهش داده بلکه موجب شکل‌گیری تصوری در سطح بین‌المللی شده که آسه آن سازمانی پراکنده و فاقد انسجام راهبردی است (Marukawa, 2021: 246-247).

از سوی دیگر، وابستگی اقتصادی و سیاسی برخی اعضا به چین، اصل اجماع در تصمیم‌گیری‌های آسه آن را که زمانی عامل همبستگی بود، به نقطه‌ضعف جدی تبدیل کرده است. در بحران‌های اخیر دریای جنوبی، ناتوانی این سازمان در دستیابی به اجماع و ایفای نقش میانجی گرانه، هم اعتماد داخلی اعضا و هم اعتماد قدرت‌های فرا

منطقه‌ای به کارآمدی آسه آن را تضعیف کرده است (Shambaugh, 2020: 140). این روند پیامدهای گسترده‌تری نیز به همراه دارد. تضعیف انسجام و کاهش کارآمدی نهادی موجب شده است که کشورهای کوچک‌تر توان کمتری برای چانه‌زنی جمعی در برابر قدرت‌های بزرگ داشته باشند و ناگزیر به دنبال روابط دوجانبه و پراکنده با بازیگران خارجی بروند. علاوه بر این، ناتوانی آسه آن در مدیریت بحران‌ها مشروعیت آن را در افکار عمومی منطقه تضعیف کرده و زمینه بی‌اعتمادی فزاینده نسبت به نهادهای منطقه‌ای را فراهم آورده است. استمرار چنین وضعیتی می‌تواند این سازمان را به نهادی حاشیه‌ای و صرفاً نمادین تبدیل کند؛ وضعیتی که نه‌تنها به زیان کشورهای عضو تمام می‌شود، بلکه به تضعیف نظم منطقه‌ای مبتنی بر همکاری و چندجانبه گرایی نیز منجر خواهد شد.

۵-۲. پیامدهای امنیتی ـ نظامی

ابعاد امنیتی و نظامی استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی را می‌توان از حساس‌ترین و پر مناقشه‌ترین پیامدهای این سیاست دانست. دریای جنوبی چین نه‌تنها کانونی برای رقابت‌های اقتصادی و انرژی است، بلکه به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی و امنیتی ویژه، به یکی از اصلی‌ترین نقاط تنش در نظام بین‌الملل بدل شده است. اقدامات چین در زمینه تقویت حضور نظامی، احداث جزایر مصنوعی و تلاش برای اعمال کنترل بر آبراه‌های راهبردی، سطح تهدید ادراک‌شده را در میان همسایگان و قدرت‌های فرا منطقه‌ای به‌شدت افزایش داده است. در چنین بستری، پیامدهایی چون افزایش تنش‌های دریایی، تشدید رقابت تسلیحاتی و مداخله گسترده‌تر قدرت‌های خارجی به‌وضوح قابل مشاهده است. از این رو نخستین پیامد، افزایش سطح تنش و ناامنی در دریای جنوبی است. حضور گسترده نیروهای دریایی و گارد ساحلی چین در مناطق مورد مناقشه ـ به‌ویژه در مجاورت فیلیپین و ویتنام ـ سبب شده است برخوردها و رویارویی‌های نظامی با فراوانی بیشتری رخ دهد. هرچند این رویارویی‌ها اغلب در

سطح درگیری‌های محدود باقی مانده‌اند، اما خطر گسترش آن‌ها به بحران‌های شدیدتر همواره وجود دارد. چنین شرایطی ثبات شکننده منطقه را به حالتی از «امنیت ستیزنده» سوق داده است؛ وضعیتی که در آن اقدامات بازدارنده یک بازیگر، به رفتارهای تقابلی طرف مقابل منجر می‌شود و چرخه‌ای از ناامنی بازتولید می‌شود (Zhang, 2020: 760).

پیامد دوم، تشدید رقابت تسلیحاتی میان کشورهای منطقه است. واکنش بسیاری از دولت‌های جنوب شرقی آسیا به تهدید فزاینده چین، در قالب افزایش بودجه‌های نظامی و تقویت قابلیت‌های دفاعی بروز یافته است. ویتنام به‌عنوان یکی از منتقدان جدی سیاست‌های چین، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در حوزه تسلیحات دریایی و هوایی انجام داده است (Papageorgiou & et al, 2024: 459). اندونزی نیز، با وجود فاصله جغرافیایی بیشتر از کانون بحران، در پی نگرانی از گسترش نفوذ چین در نزدیکی مرزهای دریایی خود، به ارتقای توان بازدارندگی و افزایش هزینه‌های دفاعی روی آورده است. این روند، علاوه بر فشار مالی بر اقتصادهای ملی، منطقه را در معرض یک «معضل امنیتی» قرار می‌دهد؛ جایی که اقدامات دفاعی هر کشور توسط دیگران به‌عنوان تهدید تلقی شده و موجبات تشدید بی‌اعتمادی و تسلیح بیشتر را فراهم می‌آورد (Can & Caplan, 2020: 540-545).

سومین پیامد، افزایش مداخله قدرت‌های فرا منطقه‌ای است. ایالات‌متحده با اجرای عملیات «آزادی کشتیرانی» و اعزام ناوهای جنگی به آبراهه‌های مورد مناقشه، به‌طور مستقیم در برابر ادعاهای چین صف‌آرایی کرده است. هم‌زمان، ژاپن و استرالیا نیز از طریق گسترش همکاری‌های دفاعی با کشورهای جنوب شرقی آسیا و مشارکت در مانورهای نظامی مشترک، به ایجاد نوعی موازنه در برابر پکن پرداخته‌اند. این حضور خارجی، اگرچه برای برخی کشورهای کوچک‌تر منطقه به‌عنوان یک پشتوانه بازدارنده تلقی می‌شود، اما درعین‌حال موجب پیچیده‌تر شدن معادلات امنیتی و افزایش احتمال رویارویی قدرت‌های بزرگ در منطقه شده است. در نتیجه، دریای چین جنوبی بیش از

پیش به صحنه رقابت ژئوپلیتیکی میان چین و ایالات‌متحده ـ و به تبع آن میان چین و متحدان واشنگتن ـ تبدیل شده است (Christie & et al, 2023: 81-83).

۵-۳. پیامدهای اقتصادی

ابعاد اقتصادی استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی است که آثار چندلایه و بلندمدت بر نظم منطقه‌ای بر جای می‌گذارد. چین به‌عنوان دومین اقتصاد بزرگ جهان و شریک تجاری اصلی بسیاری از کشورهای عضو آسه آن، از ظرفیت‌های مالی، سرمایه‌گذاری و تجاری خود به‌عنوان ابزاری مؤثر برای اعمال نفوذ بهره می‌گیرد. این سیاست اقتصادی، هرچند فرصت‌های گسترده‌ای برای توسعه و رشد اقتصادی کشورهای منطقه فراهم ساخته، اما هم‌زمان پیامدهایی متناقض به همراه داشته است که در سه سطح قابل‌تحلیل است: وابستگی فزاینده اقتصادی کشورها به چین، بروز دوگانگی در سیاست‌های اقتصادی و تهدید امنیت تجارت جهانی (Erlbacher & Schmalz, 2023: 340-343).

یکی از بارزترین نتایج این سیاست، افزایش وابستگی برخی کشورهای کوچک‌تر به منابع مالی و سرمایه‌گذاری‌های چین است. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد کامبوج و لائوس طی سال‌های اخیر بخش عمده‌ای از وام‌ها، کمک‌های مالی و پروژه‌های زیرساختی خود را از طریق پکن تأمین کرده‌اند. چنین وابستگی‌ای هرچند به بهبود نسبی زیرساخت‌ها و رشد کوتاه‌مدت اقتصادی انجامیده، اما استقلال عمل سیاسی این کشورها را به‌شدت محدود ساخته است. به همین دلیل، رفتارهایی چون مخالفت کامبوج با صدور بیانیه‌های انتقادی آسه آن علیه اقدامات چین در دریای چین جنوبی را می‌توان به‌طور مستقیم با این وابستگی مالی مرتبط دانست. این امر نشان می‌دهد که مداخله اقتصادی چین نه‌تنها بر سیاست داخلی کشورها اثرگذار است، بلکه انسجام نهادی آسه آن را نیز تضعیف می‌کند (Wu, 2025).

درعین‌حال، برخی کشورها با وضعیتی دوگانه در قبال اقتصاد چین مواجه‌اند. ویتنام و فیلیپین نمونه‌های بارز این وضعیت هستند؛ از یک‌سو روابط تجاری و سرمایه‌گذاری با چین برای رشد اقتصادی و توسعه زیرساخت‌های آن‌ها اهمیت حیاتی دارد و از سوی دیگر، نگرانی‌های امنیتی عمیقی نسبت به گسترش سلطه اقتصادی و راهبردی چین وجود دارد. ویتنام در حالی شریک تجاری اصلی چین محسوب می‌شود که هم‌زمان از منتقدان جدی اقدامات پکن در دریای چین جنوبی به شمار می‌رود. این وضعیت متناقض، سیاست‌گذاری این کشورها را به نوعی «وابستگی متقابل ناهمگون» سوق داده است؛ شرایطی که در آن منافع اقتصادی با دغدغه‌های امنیتی در تضاد قرار می‌گیرند و انسجام سیاست خارجی را در سطح ملی و منطقه‌ای تضعیف می‌کند.

بعد دیگر پیامدهای اقتصادی، تأثیر آن بر امنیت تجارت جهانی است. دریای جنوبی چین یکی از حیاتی‌ترین شاهراه‌های تجاری جهان است که بیش از یک‌سوم تجارت دریایی بین‌المللی از آن عبور می‌کند. هرگونه بی‌ثباتی یا مناقشه در این آبراهه می‌تواند اختلال جدی در جریان آزاد تجارت جهانی ایجاد کرده و هزینه مبادلات اقتصادی را افزایش دهد. اقدامات چین در زمینه ساخت جزایر مصنوعی، نظامی سازی این مناطق و اعمال محدودیت بر آزادی کشتیرانی، فضای بی‌اعتمادی و ناامنی را در این مسیر تقویت کرده است. پیامد چنین روندی صرفاً به کشورهای جنوب شرقی آسیا محدود نمی‌شود، بلکه پیامدهای فرا منطقه‌ای داشته و اقتصاد جهانی را نیز در معرض تهدید قرار می‌دهد. به همین دلیل، قدرت‌های بزرگی مانند ایالات‌متحده، ژاپن و اتحادیه اروپا تحولات این منطقه را با حساسیت ویژه دنبال می‌کنند و درصدد تضمین امنیت کشتیرانی آزاد هستند (Bruhl, 2025: 3).

۵-۴. پیامدهای اجتماعی ـ فرهنگی

ابعاد اجتماعی و فرهنگی استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی، در مقایسه با پیامدهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی، کمتر مورد توجه قرار گرفته است، اما

در عمل نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به نگرش‌ها و برداشت‌های جوامع منطقه ایفا می‌کند. چین به‌خوبی دریافته است که اتکا به قدرت سخت به‌تنهایی نمی‌تواند زمینه تثبیت نفوذ پایدار را فراهم آورد، ازاین‌رو تلاش کرده است با بهره‌گیری از ابزارهای قدرت نرم، شبکه‌ای از نفوذ فرهنگی و اجتماعی ایجاد کند. این روند اگرچه در کوتاه‌مدت به تقویت جایگاه پکن یاری رسانده است، اما در بلندمدت پیامدهایی متناقض برای ثبات اجتماعی و هویت فرهنگی کشورهای منطقه به همراه دارد (Mirza & et al, 2020: 42).

یکی از مهم‌ترین ابعاد این سیاست، گسترش حضور آموزشی و فرهنگی چین در کشورهای عضو آسه آن است. ایجاد مؤسسات کنفوسیوس، اعطای بورسیه‌های تحصیلی به دانشجویان، توسعه همکاری‌های دانشگاهی و فعالیت‌های رسانه‌ای چندزبانه، ازجمله ابزارهایی بوده که چین برای ترویج زبان، فرهنگ و روایت سیاسی خود به کار گرفته است. این اقدامات، به‌ویژه در کشورهایی مانند کامبوج، لائوس و میانمار که وابستگی اقتصادی بیشتری به پکن دارند، تأثیر قابل‌توجهی بر نخبگان سیاسی و دانشگاهی گذاشته و سبب شکل‌گیری نگرش‌های مثبت‌تر نسبت به چین شده است. در این چارچوب، پکن توانسته است خود را به‌عنوان شریکی «قابل اعتماد» و «توسعه‌گرا» معرفی کند (Karim & Rong, 2025: 1247).

با این حال، گسترش نفوذ فرهنگی چین در برخی دیگر از کشورهای منطقه با مقاومت اجتماعی و سیاسی روبه‌رو شده است. در کشورهایی که مناقشات سرزمینی و تاریخی پررنگ‌تری با چین دارند، همچون ویتنام و فیلیپین، حضور گسترده فرهنگی و اقتصادی پکن اغلب واکنش‌های منفی و احساسات ملی‌گرایانه را برانگیخته است. اعتراضات خیابانی علیه سرمایه‌گذاری‌های چین در ویتنام یا مخالفت‌های گسترده با پروژه‌های زیرساختی پکن در فیلیپین، نمونه‌هایی از این مقاومت اجتماعی به شمار می‌روند. چنین واکنش‌هایی نه‌تنها پذیرش عمومی سیاست‌های چین را محدود می‌سازد، بلکه دولت‌ها را نیز تحت‌فشار قرار می‌دهد تا در تعامل با پکن، مواضع

سخت‌گیرانه‌تری اتخاذ کنند. به بیان دیگر، قدرت نرم چین در بسترهای حساس و مناقشه آمیز می‌تواند نتیجه‌ای معکوس داشته و به تقویت گرایش‌های هویتی و ملی‌گرایانه بینجامد.

بعد دیگر این روند، شکل‌گیری نوعی دوگانگی هویتی در جوامع منطقه است. بخشی از نخبگان و طبقات متوسط شهری که از فرصت‌های آموزشی، اقتصادی و شغلی چین بهره‌مند می‌شوند، نگرشی مثبت‌تر نسبت به پکن پیدا می‌کنند، درحالی‌که گروه‌های ملی‌گرا و اقشار حساس به استقلال فرهنگی، نفوذ چین را تهدیدی برای هویت ملی و استقلال اجتماعی تلقی می‌کنند. این شکاف اجتماعی در بلندمدت می‌تواند موجب افزایش بی‌اعتمادی داخلی و حتی بروز تنش‌های سیاسی در داخل کشورها شود. درمجموع، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی استراتژی شکاف‌افکنی چین واجد نوعی دوگانگی ذاتی است. از یک‌سو، قدرت نرم چین با ایجاد فرصت‌های آموزشی، فرهنگی و رسانه‌ای، جذابیت و مشروعیت بیشتری برای پکن در منطقه فراهم می‌آورد و در کشورهایی با روابط دوستانه‌تر به تقویت پیوندهای اجتماعی منجر می‌شود؛ از سوی دیگر، در کشورهایی با مناقشات سرزمینی و حساسیت‌های تاریخی، به واکنش‌های ملی‌گرایانه و مقاومت اجتماعی دامن می‌زند (Shawamreh, 2025: 1-2).

شکل زیر نمای کلی پژوهش را به‌صورت نظام‌مند ترسیم می‌کند. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی بر پایه محرک‌های کلان ژئوپلیتیکی، امنیتی و اقتصادی شکل گرفته و از رهگذر به‌کارگیری مجموعه‌ای از سازوکارها و ابزارهای متنوع سیاسی، اقتصادی، امنیتی–نظامی و اجتماعی–فرهنگی دنبال می‌شود. حاصل این فرآیند پیامدهایی همچون تضعیف انسجام منطقه‌ای، تغییر درک تهدیدها و اولویت‌های امنیتی، ایجاد تفرقه میان کشورهای جنوب شرق آسیا (ایجاد وابستگی برخی کشورها به چین و گسترش نفوذ این کشور در منطقه) است. بدین ترتیب شکل ارائه شده نه‌تنها ابعاد اصلی استراتژی چین را در ایجاد

شکاف میان کشورهای جنوب شرق آسیا روشن می‌سازد، بلکه ارتباط منطقی میان محرک‌ها، سازوکارها و پیامدها را به‌عنوان مبنای تحلیل نهایی پژوهش نشان می‌دهد.

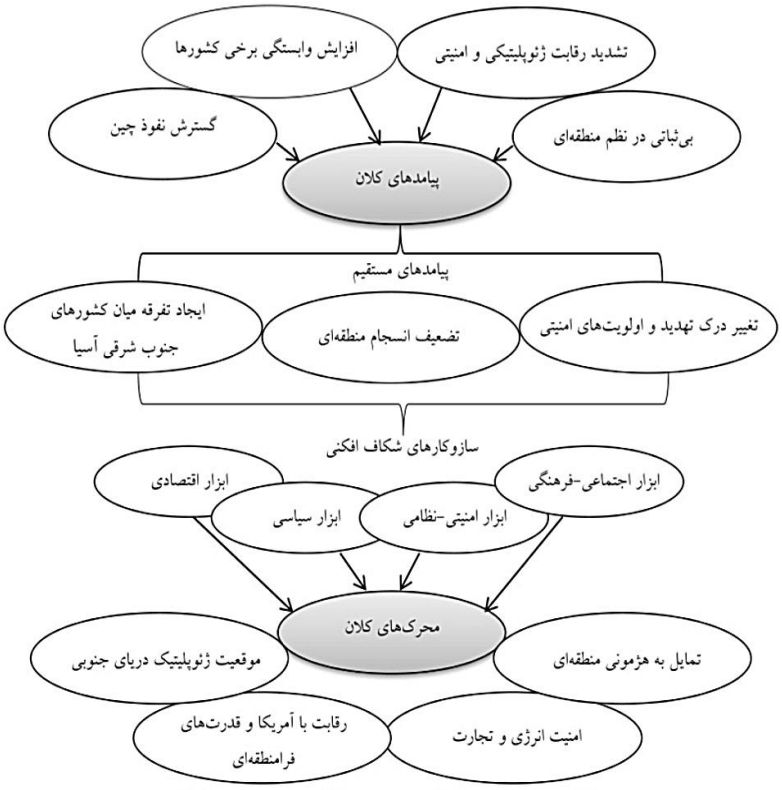

شکل ۲: ابعاد، ابزارها و پیامدهای استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی (منبع: نگارندگان)

فرجام سخن

تحلیل استراتژی شکاف‌افکنی چین در آسیای جنوب شرقی نشان می‌دهد که این رویکرد نه یک اقدام مقطعی، بلکه بخشی از راهبرد کلان پکن برای تثبیت موقعیت خود به‌عنوان قدرت مسلط منطقه‌ای است. چین با بهره‌گیری هم‌زمان از ابزارهای

اقتصادی، سیاسی و امنیتی، می‌کوشد همگرایی درون منطقه‌ای را تضعیف کرده و مانع از شکل‌گیری اجماعی مؤثر علیه اقدامات خود در دریای چین جنوبی و یا گرایش کشورهای آسیای جنوب شرقی به‌سوی امریکا شود. از منظر نظری، این سیاست را می‌توان در چارچوب واقع‌گرایی تهاجمی و نظریه «موازنه تهدید» تبیین کرد؛ بدین معنا که پکن با اعطای مشوق‌های اقتصادی به برخی کشورها و اِعمال فشار بر برخی دیگر، ادراک آن‌ها از تهدید را دگرگون ساخته و هزینه‌های همگرایی در برابر خود را افزایش داده است.

پیامدهای این رویکرد چندلایه و متنوع‌اند. در سطح سیاسی، اختلافات و شکاف‌ها میان کشورهای جنوب شرقی آسیا، ظرفیت آن‌ها برای اتخاذ مواضع هماهنگ در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای را به‌شدت محدود کرده است. در حوزه امنیتی، افزایش رقابت تسلیحاتی میان برخی کشورها و مداخله گسترده قدرت‌های فرا منطقه‌ای، ثبات راهبردی منطقه را با ابهام مواجه ساخته است. در بعد اقتصادی، سرمایه‌گذاری‌های کلان چین هرچند فرصت‌های توسعه‌ای ایجاد کرده، اما وابستگی مالی و تجاری برخی کشورها را افزایش داده و استقلال سیاست خارجی آن‌ها را محدود کرده است. در سطح ژئوپلیتیک نیز نوعی روند دو قطبی‌سازی آشکار شده است؛ به‌گونه‌ای که بخشی از کشورها به چین نزدیک‌تر شده‌اند، درحالی‌که برخی دیگر همکاری‌های خود با ایالات‌متحده و متحدانش را گسترش داده‌اند.

برآیند این تحولات نشان می‌دهد که استراتژی شکاف‌افکنی چین، علی‌رغم موفقیت نسبی در گسترش نفوذ پکن و تضعیف انسجام منطقه‌ای در کوتاه‌مدت، در بلندمدت می‌تواند نتایجی معکوس به بار آورد. افزایش بی‌اعتمادی نسبت به چین، وابستگی امنیتی فزاینده برخی کشورها به قدرت‌های فرا منطقه‌ای و تضعیف سازوکارهای همکاری منطقه‌ای، ظرفیت آن را دارند که به چالش‌هایی ساختاری برای چین تبدیل شوند. از این منظر، استراتژی شکاف‌افکنی نه تضمین‌کننده هژمونی پایدار پکن، بلکه بالقوه عاملی برای تشدید بی‌ثباتی‌های ژئوپلیتیک در جنوب شرقی آسیا است. به بیان

دیگر، این سیاست «شمشیری دولبه» است: درعین‌حال که ابزار افزایش قدرت و نفوذ چین محسوب می‌شود، می‌تواند محدودیت‌های راهبردی و بی‌ثباتی‌های بلندمدت را نیز به همراه داشته باشد .تداوم یا تغییر این روند به میزان زیادی به توانایی کشورهای جنوب شرقی آسیا در بازتعریف انسجام منطقه‌ای و به سطح و الگوی رقابت قدرت‌های بزرگ در این حوزه ژئوپلیتیکی بستگی خواهد داشت.

References

Bruhl, V. (2025). The Economic Rise of China: An Analysis of China's Growth Drivers, *International Economics and Economic Policy*, 22(16), 2-49.

Can, M; Kaplan, H. (2020). Transatlantic partnership on artificial intelligence: Realities, perceptions and future implications, *Global Affairs*, 6(4-5), 537-557.

Christie, Q. Soknes, J. Jo, J. T, G. (2023). The US way or Huawei? An analysis of the position- ing of secondary states in the US–China rivalry, *Journal of Chinese Political Science*, 29. 77-108.

Crawford, T. W. (2011). Preventing Enemy Coalitions: How Wedge Strategies Shape Power Politics, *International Security*, 35(4), 155-189.

Crawford, T. W. (2021). Arms Control as Wedge Strategy How Arms Limitation Deels Divide Alliances, *International Security*, 46(2). 91-129.

Crawford, T. W. (2021). *The Power to Divide: Wedge Strategies in Great Power Competition*, Cornell University Press. 1-306.

Elbacher, L; Schmalz, S. (2023). Chinese Perspectives on the US-China Rivalry: navigating Geo-economic and Technological Tensions in a New era of Global Statism, *Critical Policy Studies*, 17(2), 337-345.

Emmers, R; Jones, C. (2025). Evaluating the Prospects For US-Southeast Asia Relations Under the Second Trump Adminstration, *Asian Survey*, 65(4-5), 702-727.

Feigenbaum, E. A; Ian, C. Ja; Noor, E. (2024). China Through a Southeast Asian Lens, Carnegie, 1-43.

Huang, Y. (2020). An Interdependence Theory of Wedge Strategies, *The Chinese Journal of International Politics*, 13(2), 253-286.

Hyun, J. T; Lee, J. (2005). China's Rise and Impact on the East Asian Economy. *International Logistics and Trade*, 3(2), 15-33.

Izumikawa, Y. (2013). To Coerce or Reward? Theorizing Wedge Strategies in Alliance Politics, *Security Studies*, 22(3), 441-473.

Karim, E; Rong, L. (2025). The Rise of Chinese Soft Power: Culture, Diplomacy, and International Perceptions, *Advance Social Science Archive Journal*, 3(1), 1244-1269.

Li, M. (2025). Introduction To the Special Issue: Changing Dynamics in Southeast Asia-China Relations, *International Journal of Asian Studies*, 22(1), 1-4.

Lijun, Sh. (2025). China in Southeast Asia: the Limits of Power, *Asia-Pacific Journal*, 4(8), 1-11.

Lim, D. J; Ikenberry, J. G. (2023). China and the Logic of Illiberal Hegemon, *Security Studies*, 32(1), 1-31.

Liu, R. (2023). Reinforcing Wedging: Asssessing China's Southeast Asia Policy in the Context of Indo-Pacific Strategy, *The China Review*, 23(1), 277-306.

Liu, H, Yao, Ch. (2025). From Infrastructure Space to Network Power: Chinese Cross-border Collaborative Special Economic Zone in Southeast Asia, *Asia Europe Journal*. DOI:10.1007/s10308-025-00738-z.

Marukawa, T. (2021). Dependence and Competition: Trade Relationship Between Asian Countries and China, *East Asia Studies*, 10(2), 246-261.

Mirza, M.N; Abbas. H; Nizamani. M. Q. (2020). Evaluating China's Soft Power Discourse: Assumptious, Strategies, and Objectives, *Global Strategic & Security Studies Review*, 5(4), 40-50.

Papageorgiou, M; Can, M; Vieira, A. (2024). China as a Threat and Balancing Behavior in the Realm of Emerging Technologies, *Chinese Political Science Review*, 9, 441-482.

Roland, G. (2021). China's Rise and it's Implications forInternational Relations and Northeast Asia, *Asia and the Global Economy*, 1(2), 1-9.

Sazmand, B; Mohammadi, R. (2024). ASEAN and the competition between China and the United States of America in Southeast Asia, *Politics and International Relation*, 7(13), 113-147. [In Persian].

Shambaugh, D. L. (2020). *China and the World*. Oxford University Press, 1-376.

Shawamreh, R. (2025). China's Soft Power (non) Expansion in the MENA Region, *Cogent Social Sciences*, 11(1), 1-18.

Simon, L, Kim, T. (2025). Levels of division: How Wedge Strategies Shape International and Domestic Politics, *Contemporary Security Policy*, 1-30.

Ting. L, Alex. Y; Katada, S. (2023). Manufacturing Consensus: China's Strateg Narratives and Geoeconomic Competition in Asia, *European Journal of Internation Relations*, 30(3), https://doi.org/10.1177/13540661231219090.

Wu, L. (2025). China's Role Conflict in Norm Contestations: economic Securi anti-de-risking, and Dual Circulation Strategy, *International Politics*, https://doi:10.1057/s41311-025-00681-1.

Zhang, F. (2020). China’s March at Sea: Explaining Beijing’s South China Sea Strategy; 2009-2016, Taylor & Francis, 33(5). 757-787.